اثر شرکت والت دیزنی

رابین هود

ترجمه: محمد صادق جابری فرد

DISNEY COMICS

رابین هود

روزی روزگاری، پادشاهِ عادل انگلستان، ریچارد شیردل، کشورش را برای جنگ ترک کرد. در دوران غیبت او، «پرنس جانِ» شرور، تاج و تخت را غصب کرد.

«رابین هود» تنها امید مردم بود؛ او از ثروتمندان می‌دزدید تا زندگی فقیران را تامین کند... و مردم عاشق او بودند!

افسانه‌ها و حکایات بسیاری در مورد رابین هود وجود دارد... اما این همان چیزی است که واقعا در «جنگل شروود» رخ داد!

تند... مثل یه تیر!
بدو، جان کوچولو!

اونها کجان؟ کجان؟
این درخت به کمکت میاد؟
حتما!
غرررر! فرار کردن... دوباره!
غررر!

بیچاره‌ها! حسابی اوقاتشون تلخ شد!
می‌دونی، رابین... تو کارای خطرناکی می‌کنی!

خطرناک؟!
اینا فقط یه کم تفریحه، جان کوچولو!

اگه داروغه بگیرتمون، ما رو به دار می‌کشه!
حتی نمی‌تونن از روی زمین بلندت کنن!

خب... بهرحال، قضیه دزدی از پولدارها...
دزدی؟ چه کلمه زشتی!

ما فقط از اونها پول قرض می‌گیریم!
قرض؟ هه، هه!

پس ما خیلی بدهکاریم!
هی، صدای شیپور رو می‌شنوی؟ به نظر میاد باز هم می‌تونیم برای فقرا پول جمع کنیم!

یک کالسکه اشرافی... نه، یک کالسکه شاهانه در حال عبور از جنگل است!

عجب شانسی! این پرنس جان هستش!

مالیات‌ها، مالیات‌ها!

اما... آیا خلاف قانون نیست که از خانواده سلطنتی دزدی کنیم؟
حالا کو تا پای ما به دادگاه برسه؟

مالیات‌های زیبای دوست داشتنی!
قربااان، شما خوب می‌دونید چطور فقرا رو متقاعد کنید تا پولشون رو به شما بدن!

توقف بعدی کجاست، سِر هیس؟
قربااان، ناتینگهام هیسس!

آه، تاج بهم احساسِ قدرت می‌ده!
بله! تاج شاه ریچار واقعا برازنده شماسسست!

هیچ وقت اسم برادرم رو نیار!
غغغ...

یه بار دیگه بگی، کاری می‌کنم تا ناتینگهام روی زمین بخزی!

کف بینی،
طالع بینی!

گوی بخت!

طالع بین؟
چه جالب!

بگذارید طالع
شما رو ببینیم!

قررربان، ممکنه اونها راهزن
باشن هیسسس!

زن‌های راهزن؟
چه حرف مزخرفی!

بوسیدن دست
شاهانه؟ چه...
سخاوتی!

قورت!

ماچ

آااخ!

قربااان،
تدیدید
هیسسس...

اینقدر توی گوش من
هیسس هیسس نکن!

تق تاپ

اون تو بمون و تکون هم نخور!
تاپ

بعد...
حالا، طالعم رو بهم بگو!
از میان غبار زمان، ارواح، شما رو به خودتون نشون می‌دن!

بتابید، کرم‌های شب تاب!

اووه!
یه روح در اینجا غوطه می‌خوره...
وررر

اوه... یه صورت توش نمایان شد...
صورت کیه؟ صورت کیه؟

تاجی روی سر باشکوهش داره!
چه هیجان انگیز!

چقدر شبیه منه!
اون خوش قیافه و دوست داشتنیه...
هیسس... من می‌دونم! اون زن یه دزده!

کارت عالیه، رابین!

هی، اینجا رو نگاه کن!
اینا دیگه چیه؟

وای! قالپاق‌هاش از طلای خالصه!

اووه! پول‌هایی که از مردم تاراج شده!

به این ترتیب، جان کوچولو بدون اینکه دیده شود، گنجینه سلطنتی را سرقت می‌کند...

چی می‌شد اگه همیشه اینطوری بارون می‌بارید!
دینگ دینگ

خب، باید مراقب اینا باشم! امیدوارم رابین کارش تموم...

قورت!
اوووخ!
تق

هی! جواهراتم!

دزدها! اونها ازم دزدی کردن!
هیس، چرا وقتی باهات کار دارم پیدات نیست!

هوورر!! به امید دیدار!
باز هم برای طالع بینی می‌آیم پیشتون!

خداحافظ!
چه آدمای خوبین!

احمق‌ها، تعقیبشون کنید!

سربازان به تعقیب آن دو می‌پردازند. اما این کار در جنگل می‌تواند باعث آسیب دیدن شود...
تندتر!
هی، مراقب باشید! آآه!
فرررر

نه، نه!
هیسسس! من بهتون هشدار دادم، اما شما گوش نکردید هیسسس!
شالاپ

غرررر!
آروم باشید، قرربان!

خفه شو، مار احمق!
ترق
آخ! شکستن آینه هیسس هفت سسسال بدشانسی میاره هیس...

... و این آیینه مال مادرتون بود هیسس!

آه! مامان...

وای! انگشتم گلی بود!

اگرچه پرنس جان برای سرِ رابین هود جایزه گذاشته بود، رابین هودِ زرنگ و زیرک همچنان به سرقت از ثروتمندان برای کمک به فقیران ادامه می‌داد...
تحت تعقیب

در این شرایط، مردم فقیر ناتینگهام هم مثل دیگران از مقدارِ زیاد مالیات در گرسنگی‌اند...
عدم پرداخت مالیات

این هم کسی که نمونه‌ی بدشانسی است، داروغه‌ی شهر ناتینگهام!
«هر شهری مالیات خودش رو داره!»

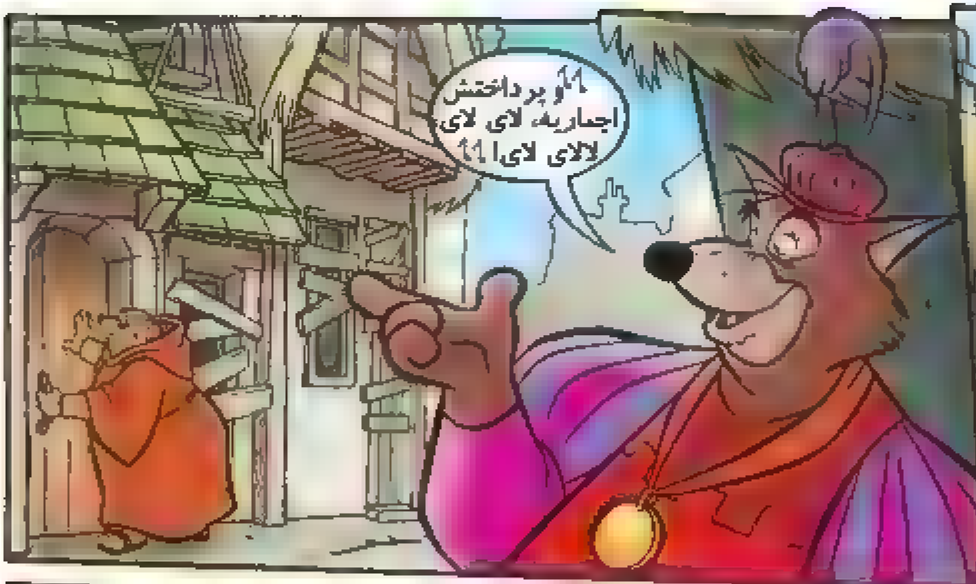
«و پرداختش اجباریه، لای لای لالای لای!»

خب، اونجا رو ببین! پدر تاک، پیرمرد نیکوکار!

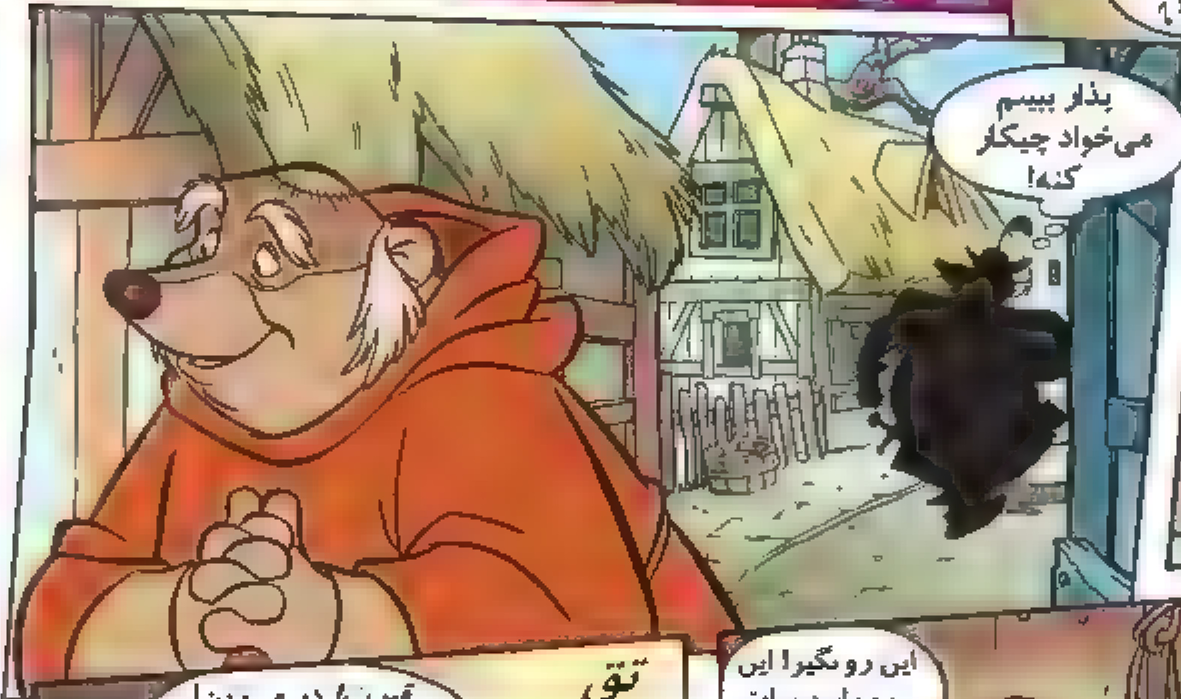
بذار ببینم می‌خواد چیکار کنه!

البته او مشغول نیکوکاری بود!
صبح بخیر!
این رو بگیر! این رو رابین برات فرستاده!

تق تق
فورت! در می‌زنن! باید داروغه باشه!
پول رو قایم کن!

اما داروغه تمام این حقه‌ها را می‌داند...
چیکار می‌کنی!
آخ. پام!
هه. هه! همیشه جاهای جدیدی برای مخفی کردن هست!
دینگ دینگ

غررر! به من گوش بده..

تو آدم زورگو و سنگدلی هستی...
بیخیال پدر، نمی‌خواد من رو موعظه کنی!

شما از من متنفرید، اما... من فقط دارم انجام وظیفه می‌کنم! هه، هه!

در همین زمان...
تولدت مبارک!

«اسکیپی»، این برای توست!
اوه، یه هدیه!

تولدت مبارک. بچه جون!
قورت!

یه سکه؟! این یه هدیه عالی برای پرنس جان هستش...
غررر!
... کسی که بهترین آرزوها رو برای شما داره!
بـ به من بینوا کمک کنید!

البته! اینم یه سکه‌ی زیبا برای تو!
مـ ممنونم!
ترق
تق

مامان! اون زد سکه‌های مرد فقیر رو از لیوانش بیرون آورد!
چه شوخیِ بیرحمانه‌ای!

بیایید داخل و کمی استراحت کنید!
متشکرم، متشکرم!
خب، روز بخیر!

باز هم از این پول‌ها جمع کنید! هه هه!

هومم... اشتباه می‌کنم یا یکی داشت می‌خوند، «تولدت مبارک»؟
فین فین، بله!

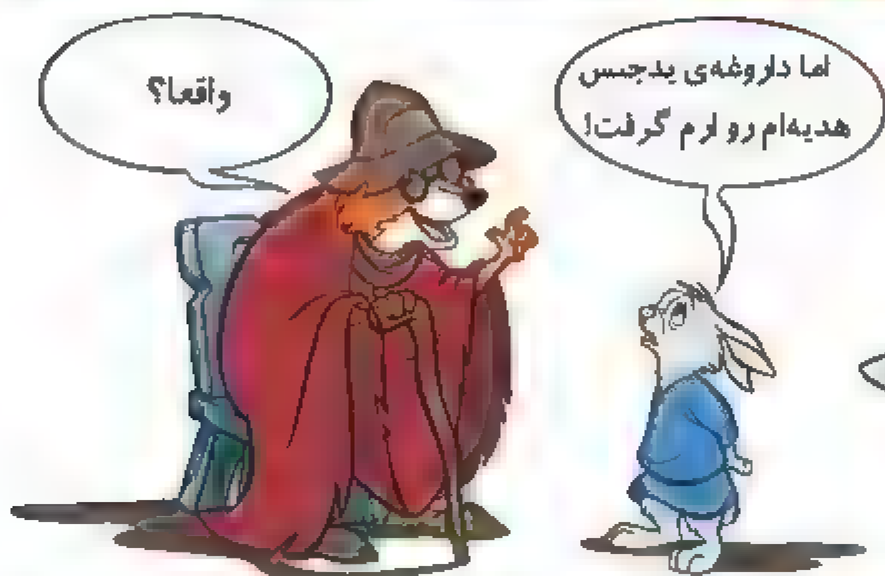
اما داروغه‌ی بدجنس هدیه‌ام رو ازم گرفت!
واقعا؟

سلام، سلام! قوی باش پسرجون، نذار این چیزها نا امیدت کنه!
رابین هود!

تولدت مبارک!
هووررا!
اون خیلی خوش تیپه!
وای!

ایم هدیه‌ای برای تو!
برای من؟!

و اینم باشه برای تو!
تاپ!

چی فکر می‌کنی؟ شبیه رابین هود شدم؟

در همین حال، در قلعه...
اوه، رابین...

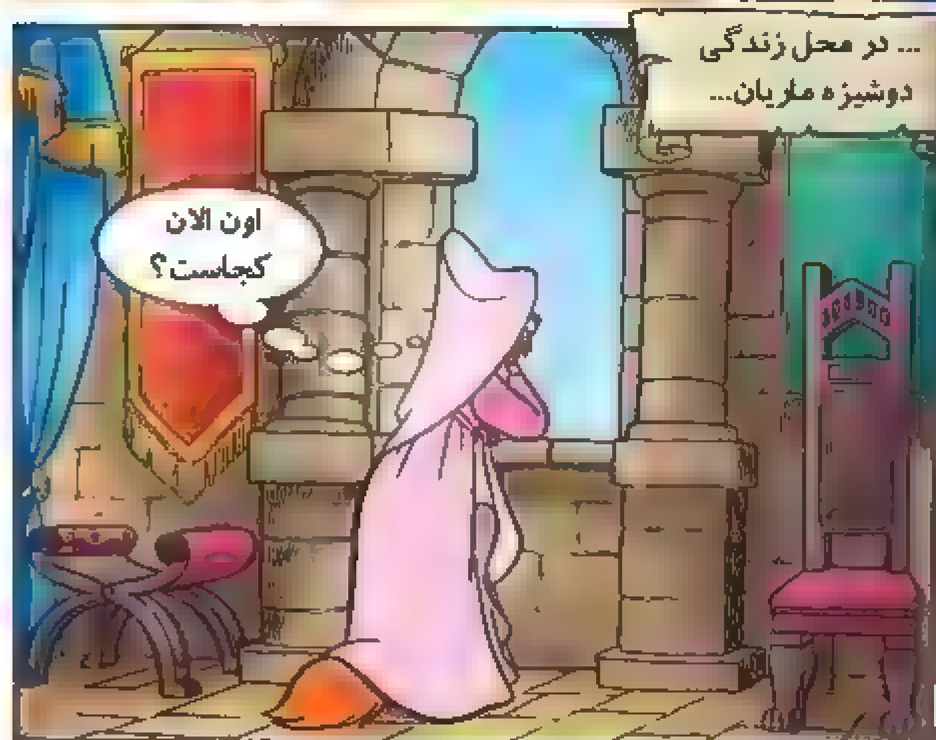
... در محل زندگی دوشیزه ماریان...
اون الان کجاست؟

آه، ماریان، معشوقه‌ی جوان...
... عشق چیزِ فوق العاده‌ایه!

اوه، بانو کلاک! فکر می‌کنی اون می‌دونه هنوز چقدر دوستش دارم؟
البته، عزیزم!

مطمئنم که بالاخره یه روزی، عموم شاه ریچارد...

... یه یاغی رو به دامادی می‌پذیره؟
تحت تعقیب

مطمئنا! دوری باعث می‌شه که دل‌ها پرمحبت‌تر بشه!
اما چی می‌شه اگه اون من رو فراموش کنه؟

اما هیچ دلیلی نداشت که دوشیزه ماریان نگران باشد! در واقع...
اوه، ماریان!

هی، پسره‌ی عاشق!

سوپ چی شد؟ دارم از گرسنگی می‌میرم!

ماریان عزیز.... هان؟ چی گفتی، جان؟

خب؟
نمی‌تونم! من یه
بلغی هستم!
یو هوا
خب، چرا باهاش
ازدواج نمی‌کنی؟
متاسفم! دوباره
داشتم به دوشیزه
ماریان، فکر
می‌کردم!

اما تو یه قهرمانی!
خودت شنیدی؟
یعنی ما رو عفو
کردن! ها ها!
عفو؟! اما هنوز که
دستگیر نشدیم!

آره مسخره کن، اما قراره یه
اتفاق بزرگ توی ناتینگهام بیفته!
یه مسابقه قهرمانی تیراندازی!

رابین ماهره،
می‌تونه اون جایزه رو
ببره و قهرمان بشه!
اما مطمئنم که ما
به این رقابت دعوت
نشدیم!
اما اگه شرکت
نکنی، یه نفر خیلی
ناراحت می‌شه!

دوشیزه ماریان
جایزه‌ی این مراسم
رو اهدا می‌کنه!
واقعا؟!

خدای من!

پس دیگه دلیلی
نداره شک کنیم!
بزن بریم!

به این ترتیب، روز بعد،
در میان فریاد شیپورها. .
رقابت تیر اندازی

... و صدای مارش طبل‌ها...
بانگ
بانگ
بانگ

... رقابت بزرگ آغاز می‌شود!
هیس، امروز رابین هود رو دستگیر می کنم و انتقامم رو ازش می گیرم!
بله! اون باعث شد ظاهرتون مضحک بشه!

غررررر! اون روز رو یادم نیانداز!
قربااان، ببخشید هیسسسس!

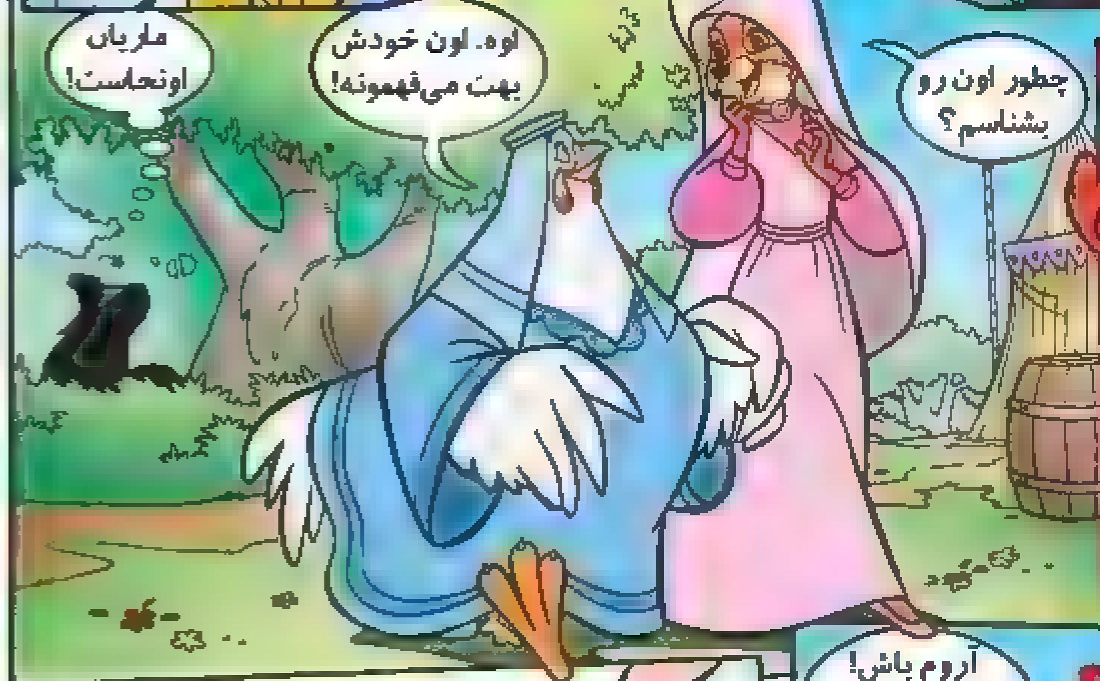
چطور اون رو بشناسم؟
اوه. اون خودش بهت می‌فهمونه!
ماریان اونجاست!

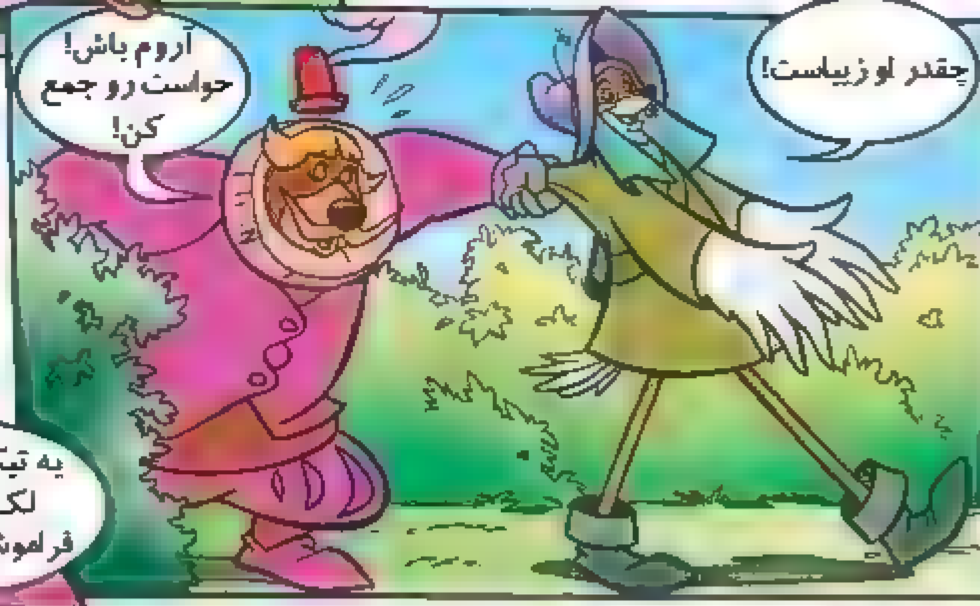
چقدر او زیباست!
آروم باش! حواست رو جمع کن!

وااای!
یه تیکه از لباس لک لکی رو فراموش کردی!

... و ماریان رو
از نزدیک ببینم!

درست شد! حالا آماده شدی، و می‌تونی داروغه رو فریب بدی!
خب پس می‌رم، تا در مسابقه برنده بشم...

مدت کوتاهی بعد، جمعیت گرد هم جمع شده‌اند تا رژه‌ی رقابت کنندگان را ببینند ..

اوه، خیلی هیجان انگیزه!
برای من هم همینطوره! هه هه!

واقعا به نظر می‌رسد که پرنس مسئله‌ای را مخفی می‌کند! و این مسئله با رابین ارتباط دارد...

... یعنی کسی که با لباس مبدل به ماریان سلام می‌کند!
امیدوارم من برنده این مسابقه باشم!

اووه. این رابین هستش!

کجا؟ کجا؟
رابین هود کجاست؟
فرمانروای من!

* پی جی: پرنس جان.

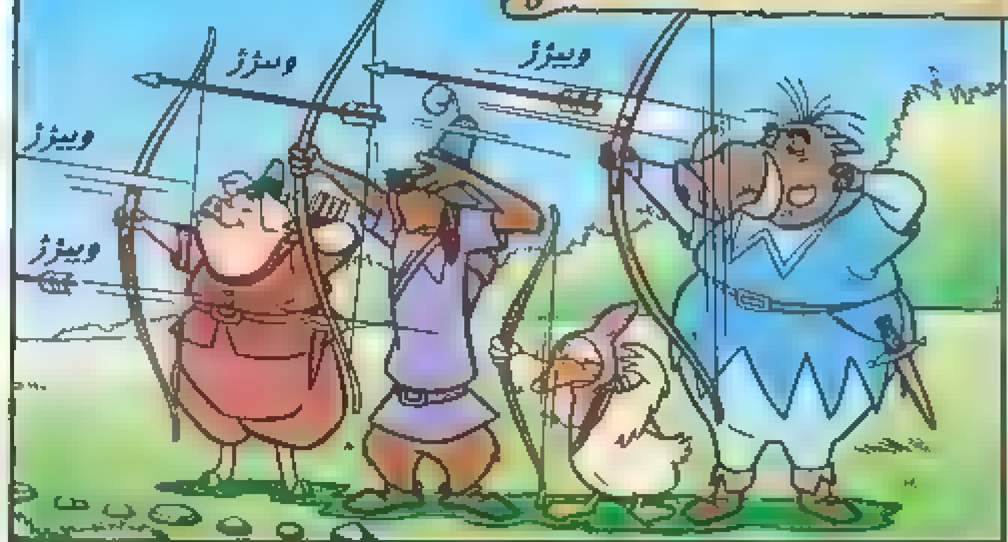
در همین وقت، رقابت تیرِ طلایی
آغاز شده است!
ویژژ
ویژژ
ویژژ
ویژژ

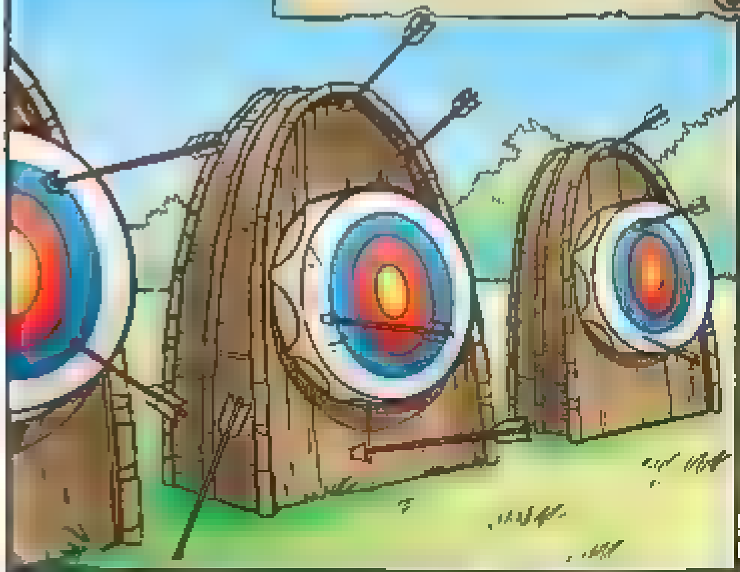
رقابت کنندگان تمام تلاش
خود را می‌کنند...

... اما هیچ کس نمی‌تواند از
داروغه بهتر تیر بیاندازد!

به نظر او اصلا دچار
خطا نمی‌شود...
تق

اما یک نفر هست که از
او هم بهتر است!
تاپ

به هدف گیری کامل و
بی نقص!
بله! این خیلی
مشکوکه!
فررررر

باید رابین هود
باشه!
فررررر

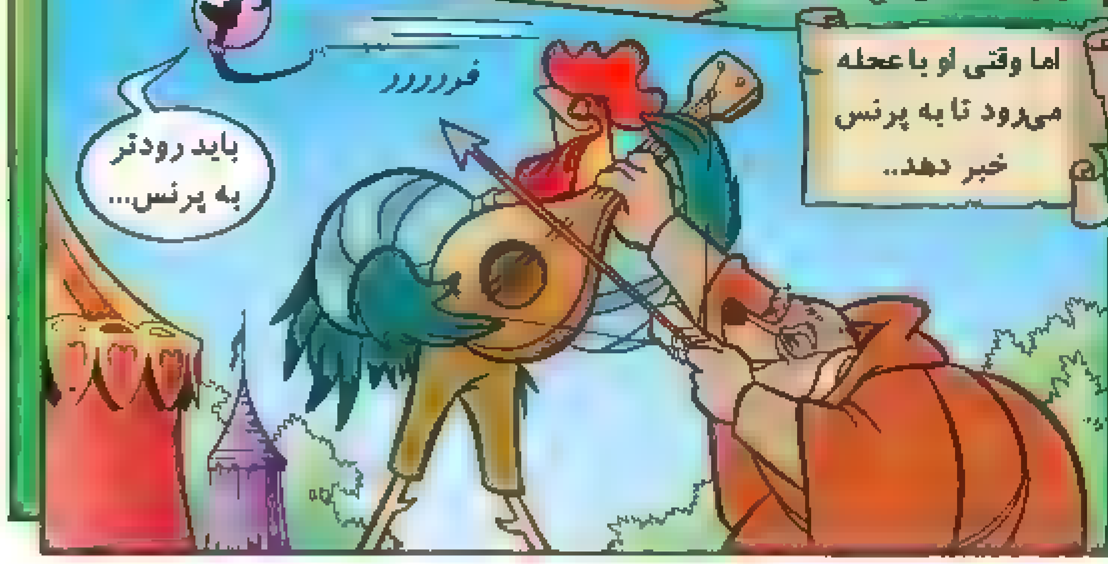
اما وقتی او با عجله
می‌رود تا به پرنس
خبر دهد..
باید زودتر
به پرنس...
فرررررر

تق
... خبر بدم...
.... واااای!
گرفتمش!
تاپ
توی اینجا بمون!
در همین حال، رقابت ادامه دارد، و داورغه برای پیروزی دست به تقلب می‌رند...
ویییززز
تاپ
تاپ
با این تیر من برنده شدم!
نه لزوما!
وییییززز
تق
اون برنده شد! اون برنده شد!
تو طرفدار اون هستی، درسته؟
خب، اون برای منم جالبه! هه هه!
اون لک لک پادراز صاحب سبک هستش. پی جی!

و سپس، با علامت سر پرنس، دام برای گرفتن رابین در اطراف او تنگ‌تر می‌شود...
او را بیاورید اینجا! به آنچه شایسته است خواهد رسید!

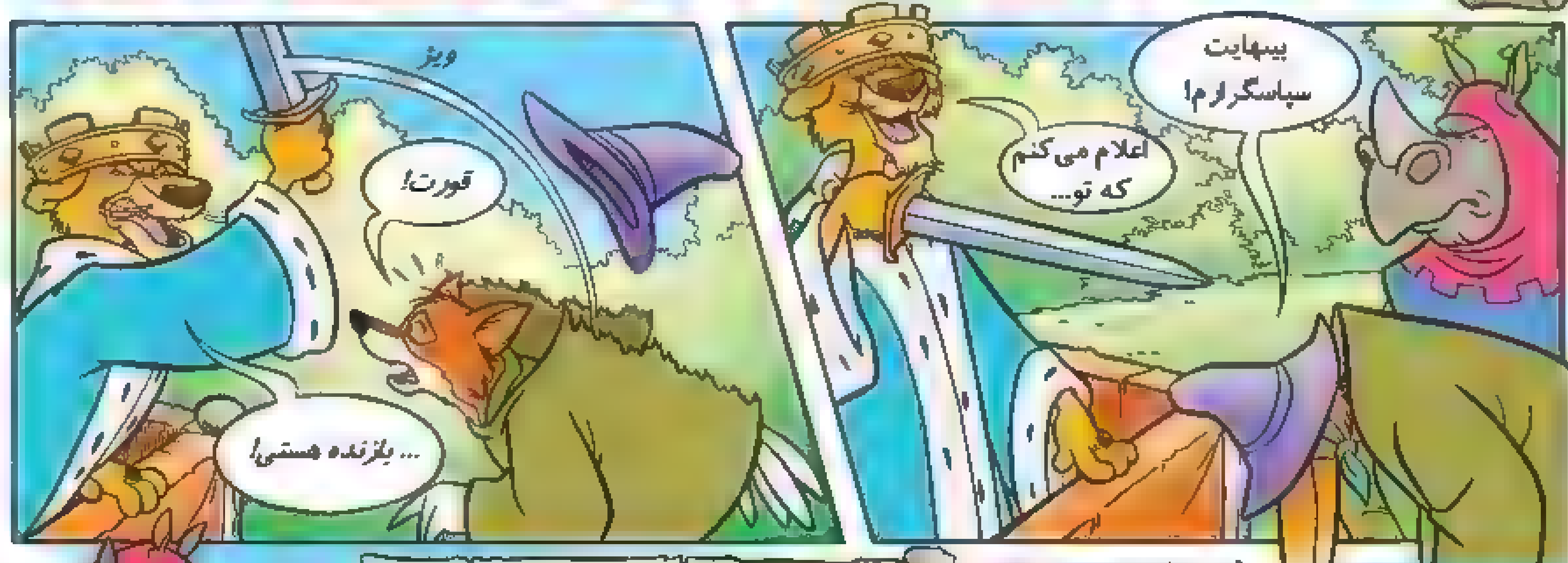
بینهایت سپاسگزارم!
اعلام می‌کنم که تو...
ویژ
قورت!
... بازنده هستی!

در چند لحظه، رابین مثل یک پرنده در بند افتاده است...
زود! سرش را قطع کنید!

دستگیرش کنید!
اوه، نه!
غررررر!
بگیریدش!
غررررر!

نـن...
صبر کنید!

آخ!

داروغه، دوستم را که اسیر شده... اوومم... آزاد کن!
هان؟ یه کاسه‌ای زیر نیم کاسه است!
چشم را به تو مدیونم، عزیزم!
رابین، من نمی‌تونم بدون تو زندگی کنم!

حالا... جایزه را بدهید!
خوبه، دستور بده این کار انجام بشه!
آه-هان! می‌دونستم که یه مشکلی هست!

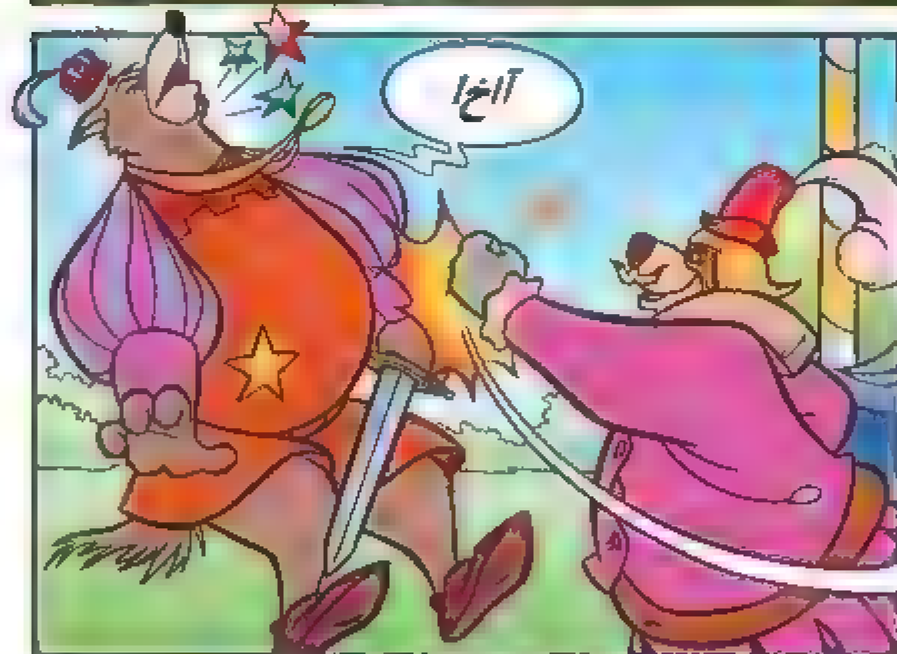
آخ!

زود! رابین هود رو بکشید!
فقط اونجا نایستید!

با من بیا!
ویژز
ویژز
ویژز
ویژز
ویژز

آه-اوه!

رابین، بیا بگیرش!
ممنون!

بیا جلو ببینم!

غررر!

وقتی فقط خودت اسلحه داری، جنگیدن راحت‌تره، نه؟

دینگ

درسته! اما حالا...

لوخ!

... دیگه نوبت من هستش!

تالاپ

اووخ!

آاااییی!

به من آسیب ترسوند...

BEER

BEER

آاخ!

کمک!
رابین، کمک!

دارم به سمتت پرواز می‌کنم، عزیزم!
اووه!

ماریان با من ازدواج می‌کنی؟
بله، اما...

بگیریدشون!

... تو یه وضع عاشقانه‌تر این رو می‌پرسیدی!
برای ماه عسل می‌ریم...

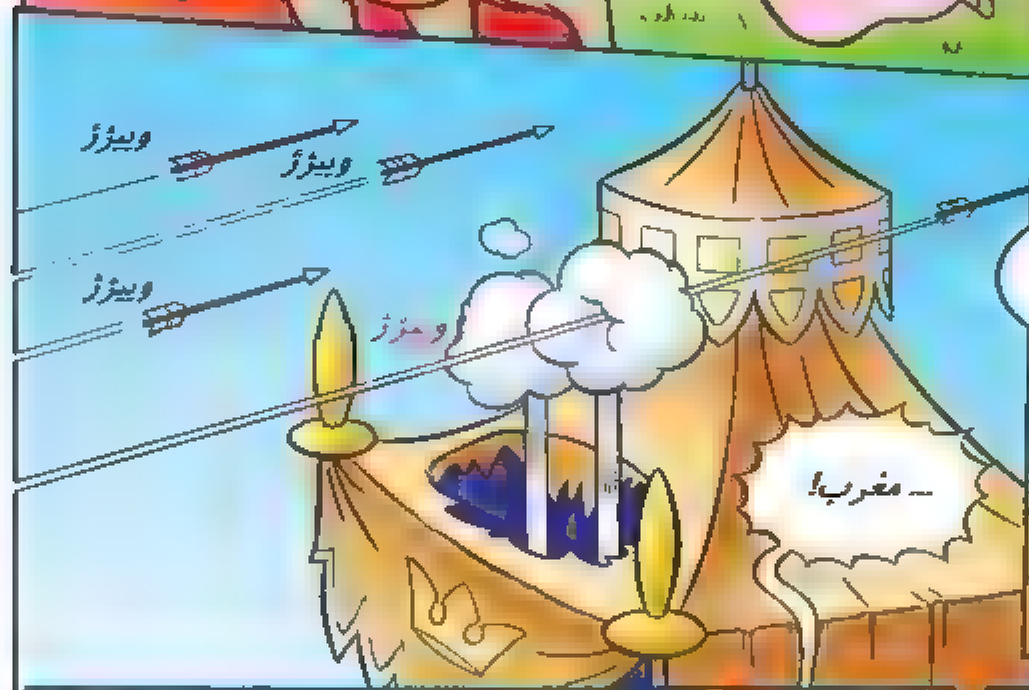
ویژژ
ویژژ
ویژژ
... مغرب!

هو هو! امروز خیلی تفریح کردم!
ترق
آخ!

به پیش!

کافیه
دوشیزه ماریان!

بگیر ببینم رذل نفرت انگیز!
تق
اووه!
BEER

بانو کلاک،
از این طرف!

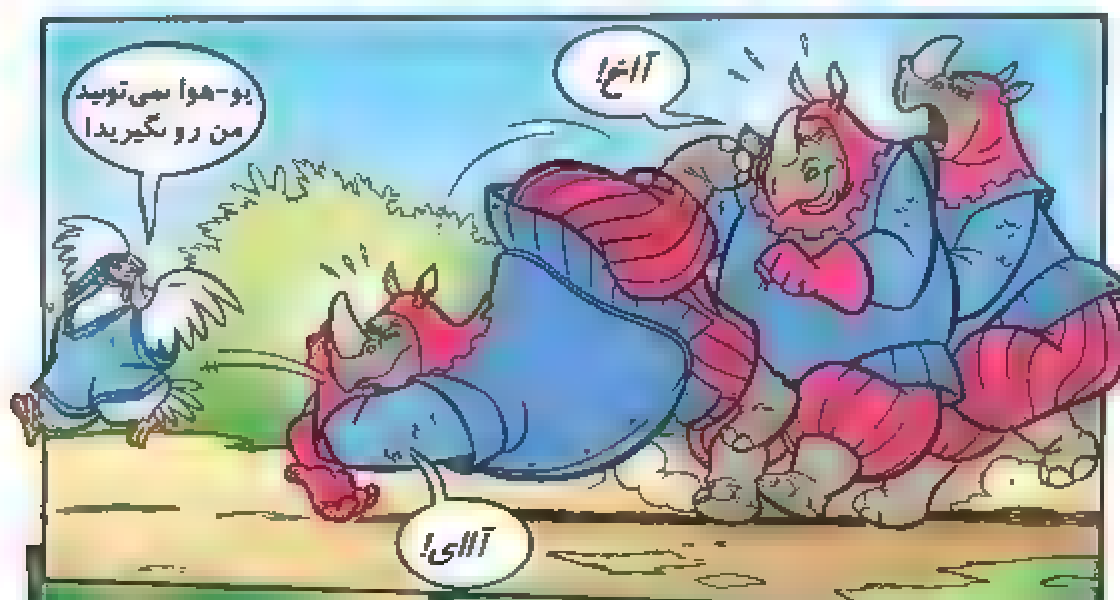
آاخ!
یو-هوا سی‌توید
من رو نگیرید!
آاای!

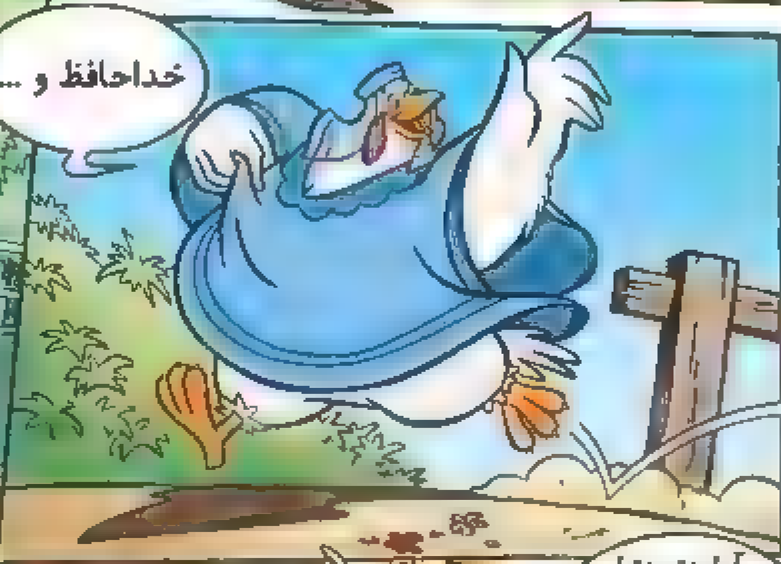
خداحافظ و ...

... زنده باد
شاه ریچارد!

آه! هق هق!
هیس، هر وقت باهات
کار دارم، پیدات
نیست!
اعلیحضرت!
من یه چیزی
فهمیدم..

هان؟
اوه لک لک،
در واقع رابین هود
هستش!
BEER

واقعا؟!
بله هیس...

احمق!
تاپ!

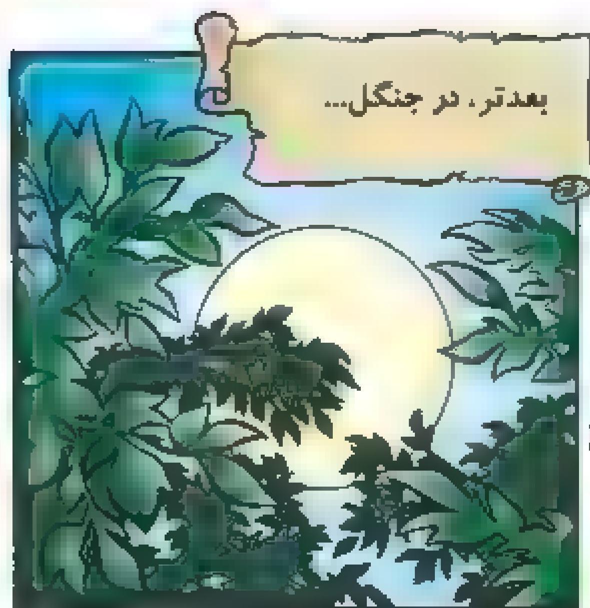
بعدتر، در جنگل...

... بالاخره دو دلداده به هم رسیدند!
چه شب زیبایی!

کاش که این شب هرگز تموم نمی‌شد!
دور از تو گذشت زمان چه سخت بود!

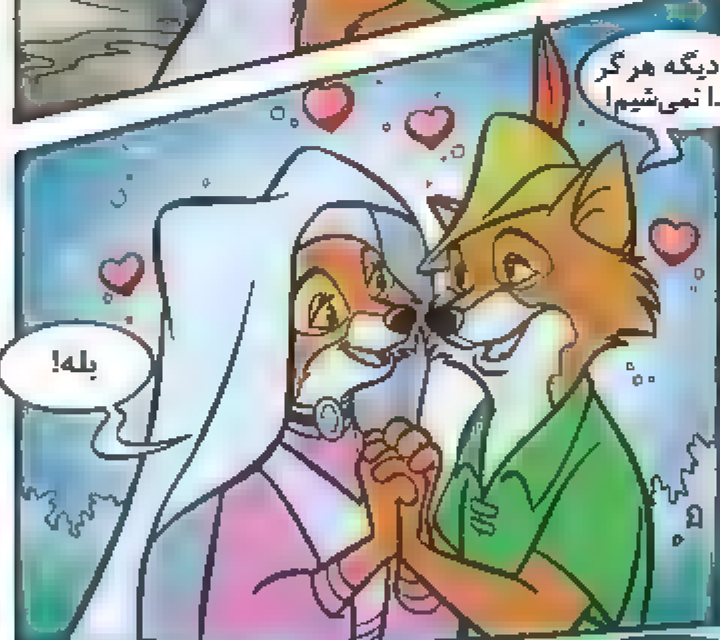
اما دیگه هرگز جدا نمی‌شیم!
بله!

هان؟
غافلگیر شدید!

زنده باد
... رابین...
. هود!

به این ترتیب آنها جشن بزرگی را شروع کردند
بیایید همگی با هم آواز بخوانیم!

شروع کردند آوازی در مورد بی لیاقتی‌های پرنس جان خواندند، و خیلی به آنها خوش گذشت...
"... دیگه دیر شده که اون رو، شاه جان یکم بدانیم..."
هه، هه!

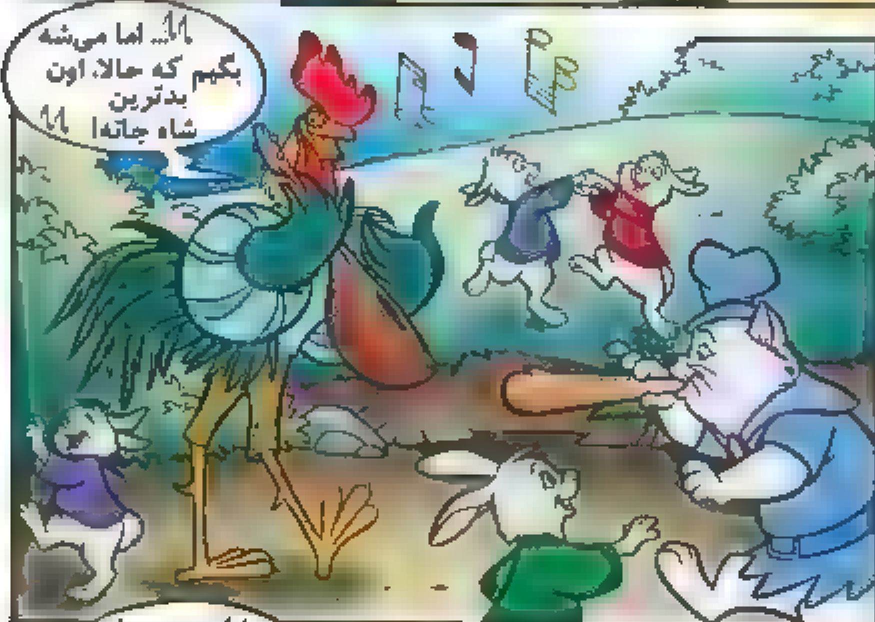
"... اما می‌شه بگیم که حالا اون بدترین شاه جانه!"

"پرنس جان راستی راستی، شاه دروغین انگلستانه!"

"... وقتی شکست می‌خوره، غیظ علیظ می‌کنه!"
پی. جی، واقعا همینطوره!
خزانه سلطنتی

... بعدش می‌گه مامان و انگشتش رو می‌مکه... "
کافیه!
قورت!

تو چطور جرات می‌کنی!

اما قربان...

این یه ترانه‌ی معروفه!

اوه واقعا؟ همه مردم این چیزها رو می‌خونن، درسته؟

خب، حالا کاری می‌کنم به آهنگ دیگه بخونن!

مالیات‌ها دو برابر بشه! سه برابر! تا قطره آخره وجودشون رو بیرون بکشید، تا دیگه حس و حالی برای آواز خوندن نداشته باشن!

پرنس جان این تهدید را علیه مردم به اجرا می‌گذارد...

گورومب

کارامب

... و مردم بیچاره هستند که باید بهای سنگینی به خاطر احساس حقارت او بپردازند!

مالیات

کسانی که نمی‌توانستند مالیات بپردازند، به زندان می‌افتادند...

حتی من! افسوس!

هر شهری فراز و نشیب خودش رو داره...
اما توی زندگی ما سختی‌ها داره از حد می‌گذره!

اما نباید توی ناتینگهام این اتفاق بیفته!

زود باشید، زود باشید! این کار اجباری به خاطر خوشی و خوندن ترانه است!

خودتون اینطور خواستید!

کی می‌دونه.. شاید صدای ناقوس کلیسا به زندانیها احساس آرامش بده!

باید هر کاری می‌تونیم بکنیم تا امیدشون زنده بمونه!

پدر تاک، بیا این آخرین سکه‌ی ماست..
هان؟

برای فقرا باشه!
اووووه!
بفرمایید...

هیچ کس نمی‌تونه
بیش از این...

... سخاوتمند
باشه!

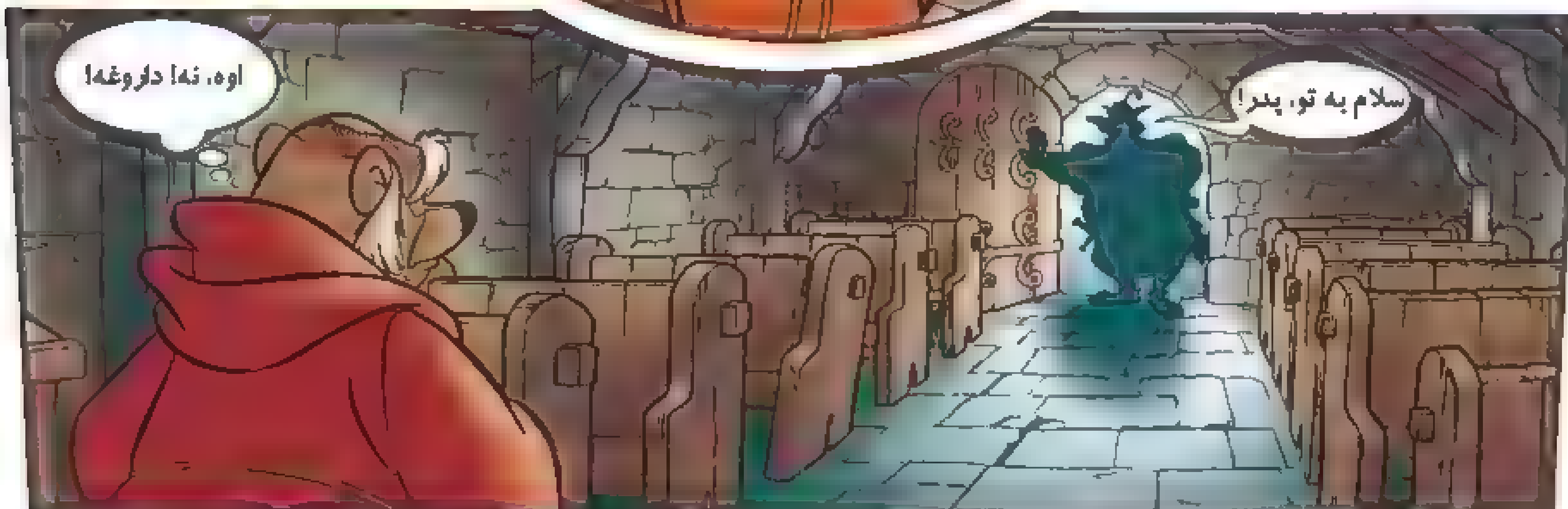
سلام به تو، پدر!
اوه، نه! داروغه!

اون چی
می‌خواد؟
فکر کنم خیلی
به موقع وارد شدم!

ما اینجا چی داریم؟
یه سکه‌ی زیبا!

وایسا! سکه رو
پس بذار!

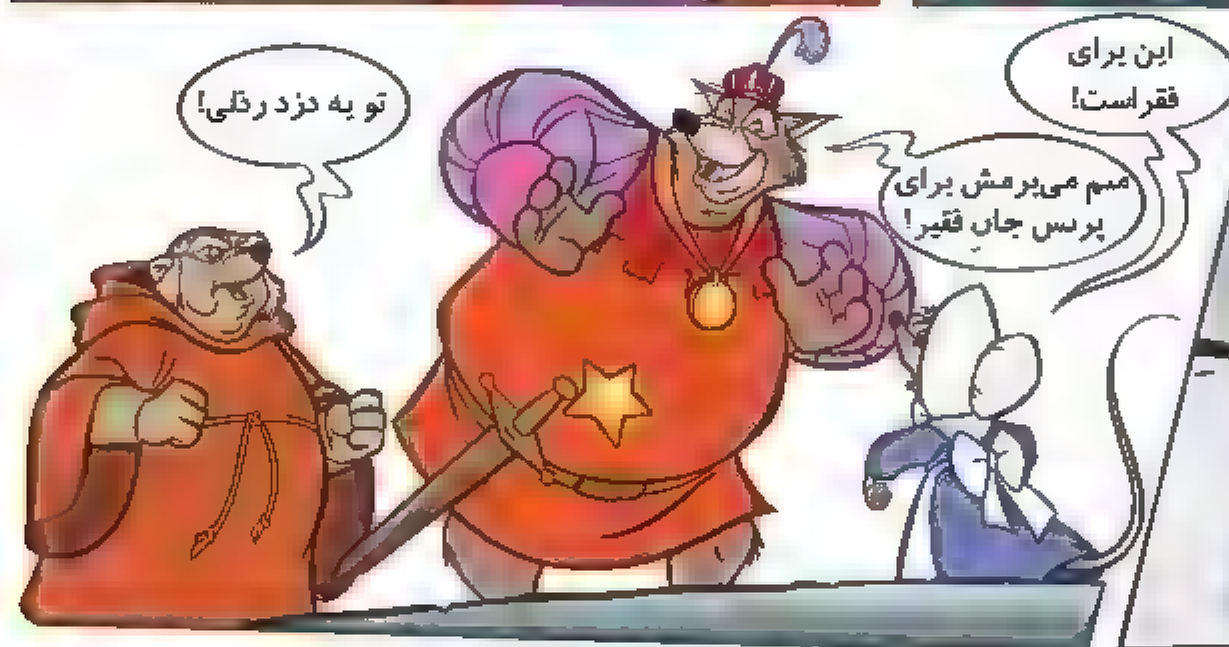
این برای
فقراست!
منم می‌برمش برای
پرنس جانِ فقیر!
تو یه دزد رذلی!

ساکت شو، پدر!
نه!

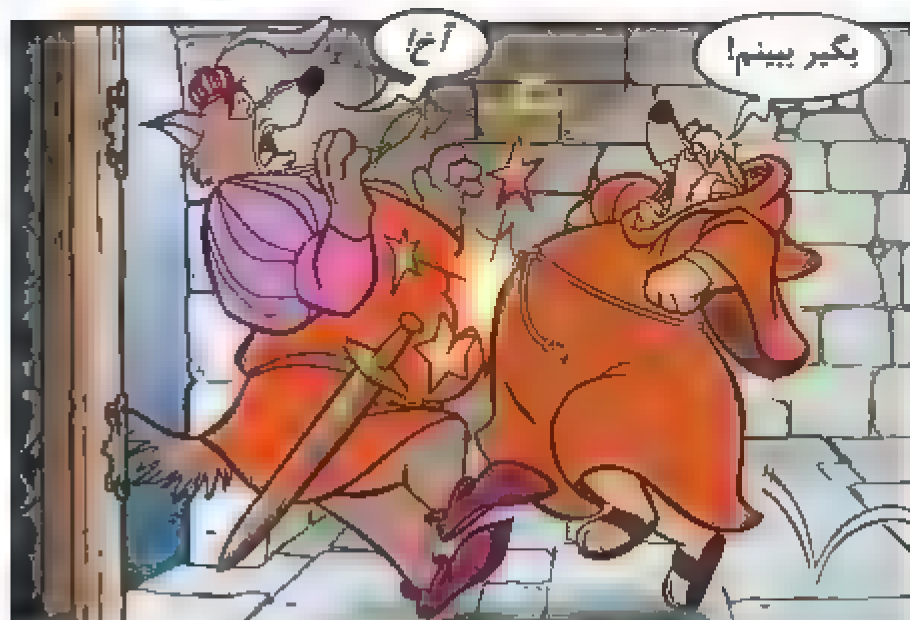
بگیر ببینم!
آخ!

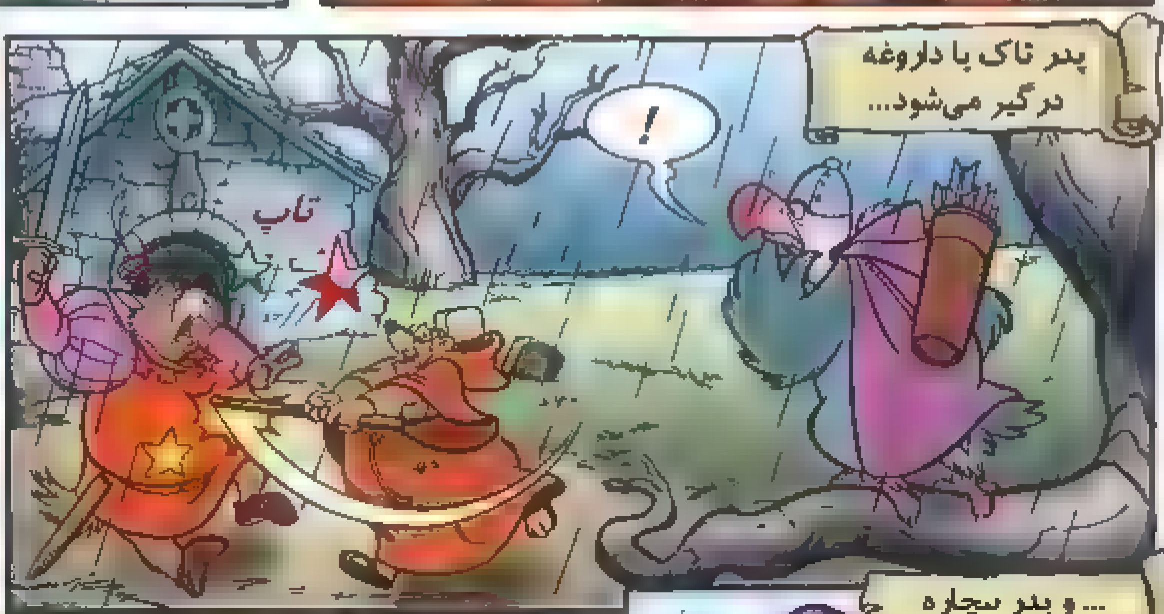
پدر تاک با داروغه درگیر می‌شود...
!
تاپ

اما نگهبان داروغه مشغول تماشاست!
دارم میام رئیس!

... و پدر بیچاره دست تنهاست!
تو به خاطر خیانت به کشور دستگیر می‌شی!
اووف!

به این ترتیب، پدر تاک هم پشت میله‌های زندان قرار می‌گیرد...

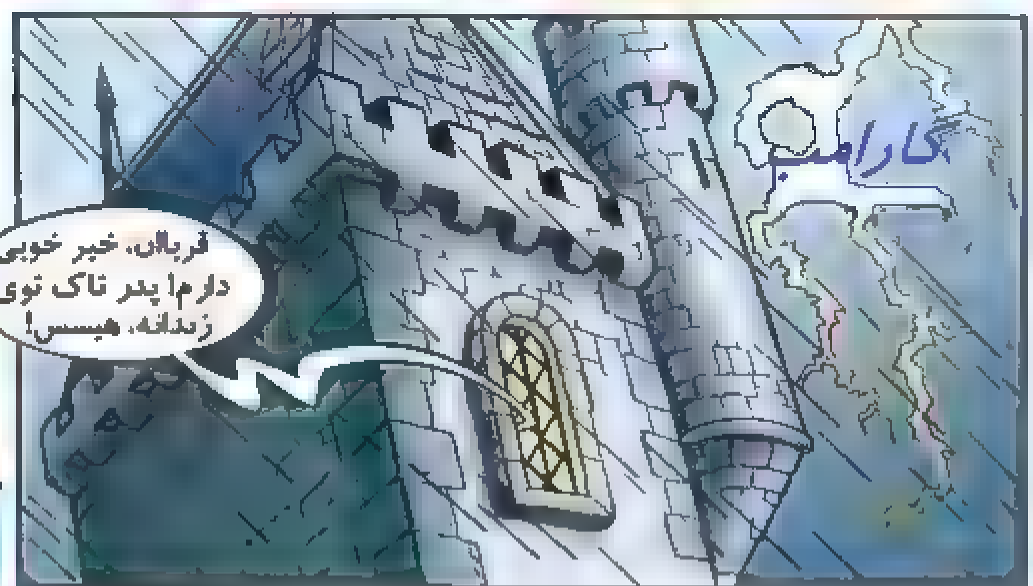
کارامب
قربان، خبر خوبی دارم! پدر تاک توی زندانه. هیسس!

من رابین هود رو می‌خوام!
پففففف...

و سپس طرح پرنس به اجرا گذاشته شد.

اوه... اینجا چه خبره؟

داریم چوبه دار رو برای پدر تاک آماده می‌کنیم!

و شاید هم برای راب...

خفه شو احمق!

خب، رابین هود می‌تونه دردسر درست کنه! اما با وجود داروغه‌ی باهوشی مثل شما...

مشخصه که خوب می‌تونی شخصیت افراد رو از ظاهرشون تشخیص بدی!

به این ترتیب، آن شب ..
زود باش، بیا بالا!

خب، تا اینجاش خوب بوده!
حالا به قسمت سختش می‌رسیم!

خوش شانسیم! عجله کن!

.. باید کلیدها رو از داروغه بدزدیم!
خُر و پُف!
چقدر خوابش سنگینه!

رابین با مهارت زیاد، کلیدهای داروغه را می‌دزدد...
خُر!
هه، هه!

فکر خوبیه!
تو برو پدر تاک و بقیه رو آزاد کن! منم می‌رم سراغ خزانه سلطنتی!

سلام، رفیق! بیا از اینجا ببریمت بیرون!
اوه، دعاهای من به نتیجه رسید!

بزودی همه زندانیان از
بند رها شدند...
حالا زود برو بیرون!
ممنونم
جان کوچولو!

باید به رابین
کمک کنم...

... رابین در همین مدت از دیوار بالا رفته
و به اتاق پرنس جان رسیده بود!
اوف!

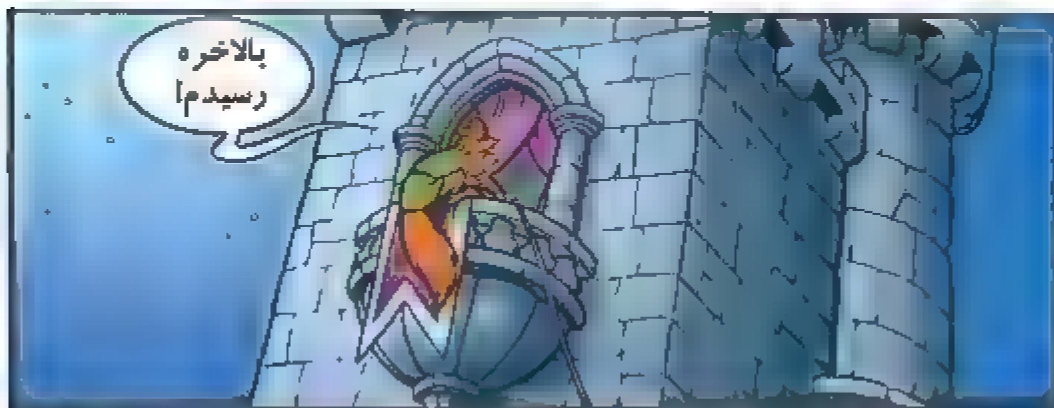
بالاخره
رسیدم!

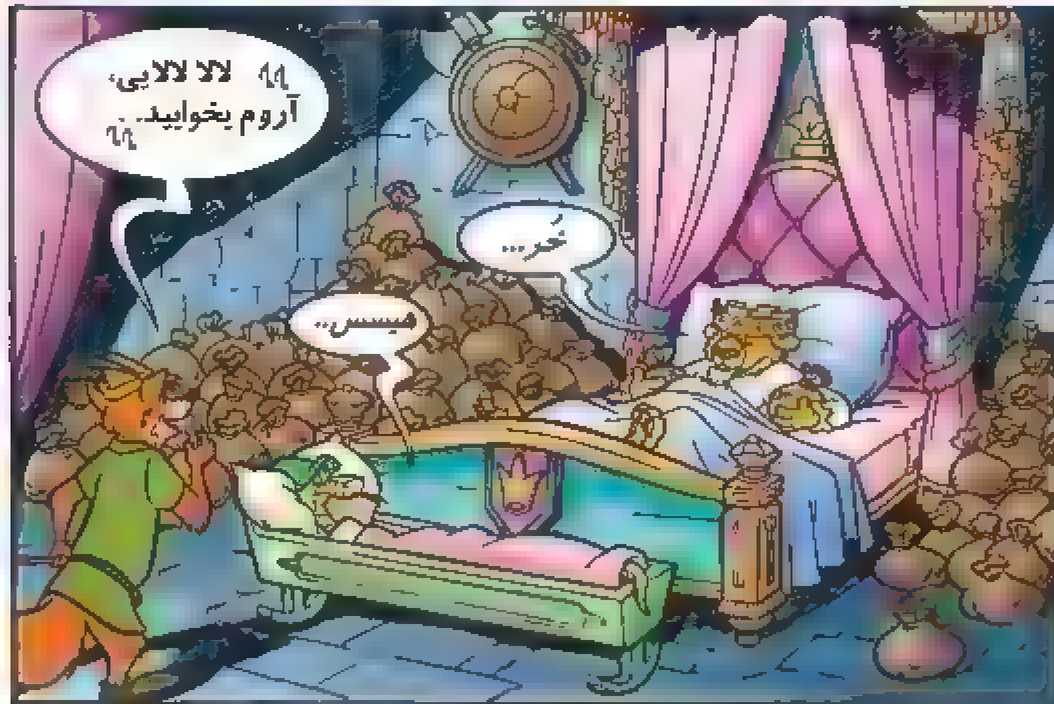
لالا لالایی،
آروم بخوابید.
خرر...
هیسس...

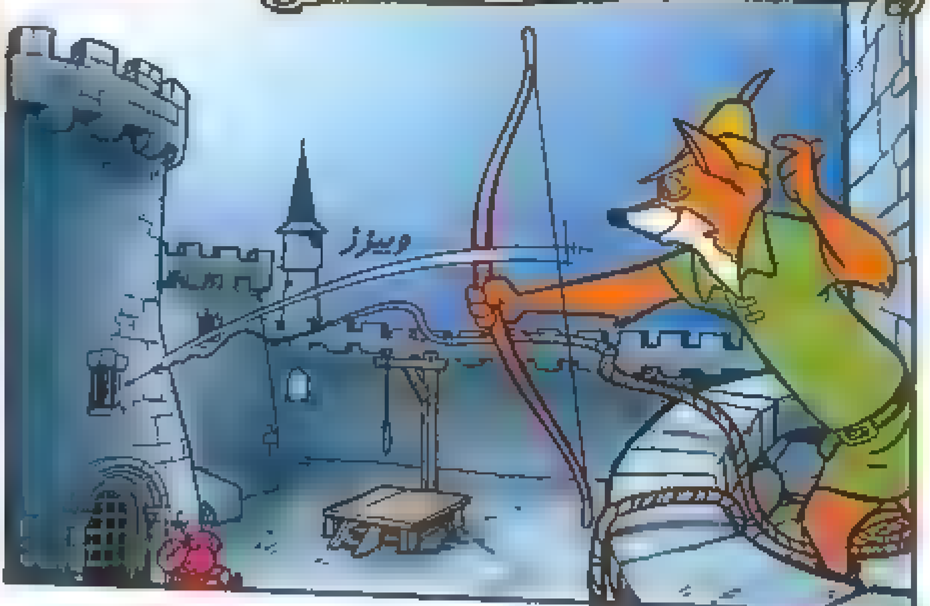
رابین با سرعت و دقت تیری را که به طنابی
بسته، با کمان پرتاب می‌کند...
ویییژ

جان کوچولو آن را می‌گیرد...

... و آن را پس
می‌فرستد...

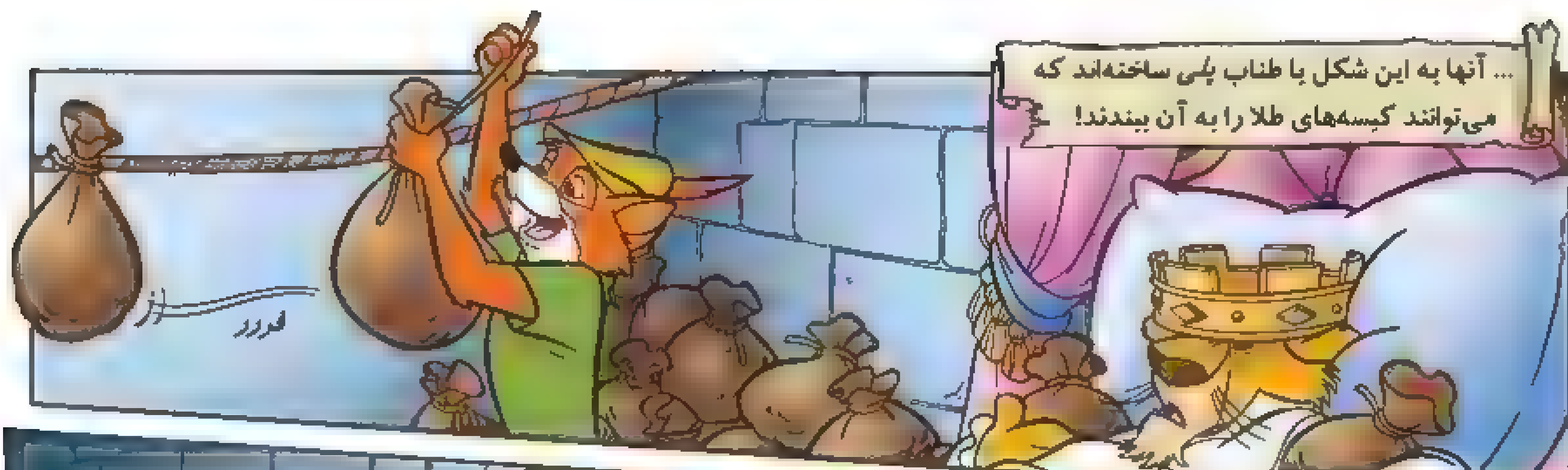
... آنها به این شکل با طناب پلی ساخته‌اند که
می‌توانند کیسه‌های طلا را به آن ببندند!
فررر

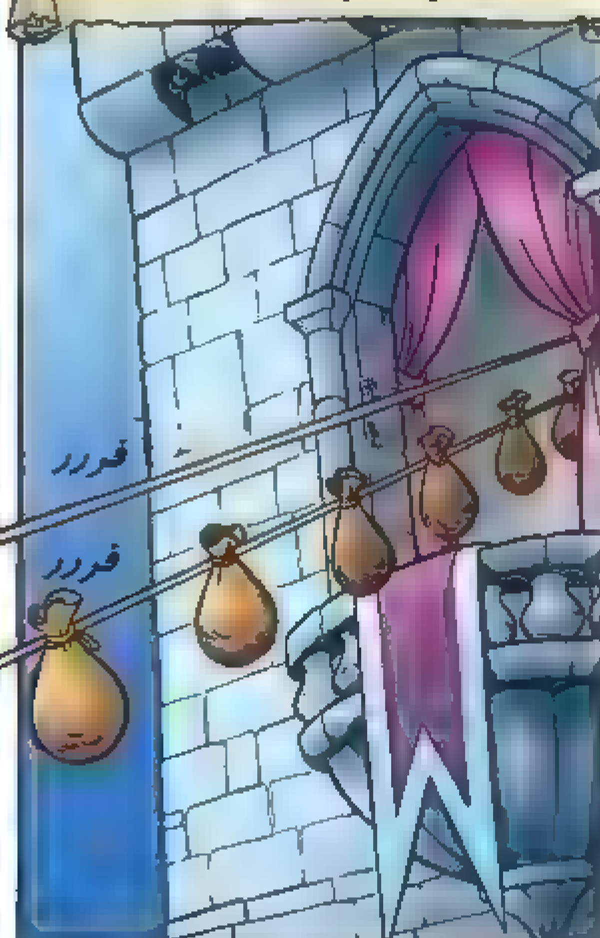
بزودی، رابین تمام خزانه سلطنتی را
سرقت کرده است.
فررر
فررر

خر و پف!
- بیرون، کیسه‌ها از
مقابل چشمان داروغه
که در خواب
است، می‌گذرد!
این رو بگیر! این
تخفیف مالیاتیه!
ها، ها، ها!

اما صدای سکه‌ها باعث می‌شود
سر هیس از خواب بیدار شود...
ا؟ هان؟

آخ! به دردی!

مار می‌خواهد پرنس را
متوجه وضعیت کند...

... او به سرعت از خواب
می‌پرد!
چیه؟

اما... چی
شده...
نگهبان‌ها!

طلاهام!
خر و پف...
هان؟

اون رابین هوده! جلوی
اون دزد رو بگیرید!
دینگ
دینگ
دینگ

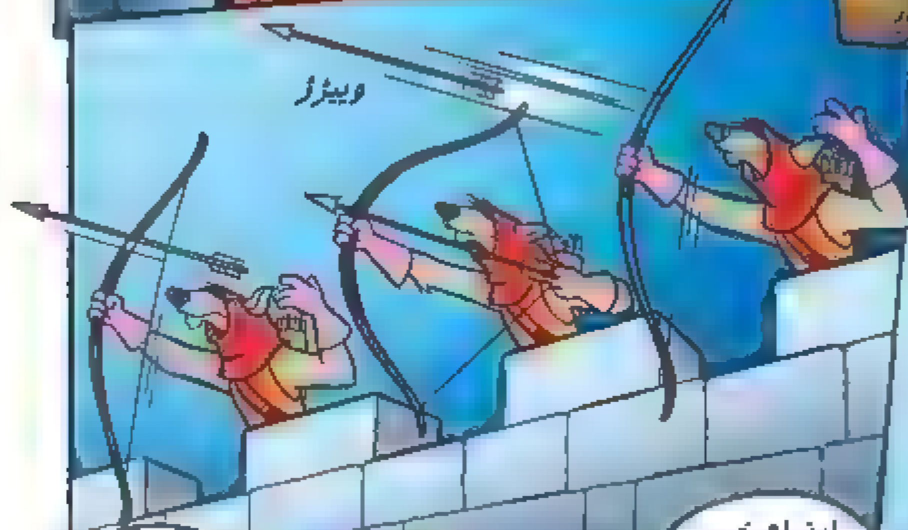
وییزز

اوضاع خوب
به نظر نمی‌رسه!
وییزز
وییزز

رابین، بپر پایین!

داروغه،
کجا هستی؟

اوه، نه! زندانی‌ها
دارن با طلاهای من
فرار می‌کنن!

نگهبان‌ها، زودتر
به سمت زندان
بیایید!

نه اینقدر تند!

بایستید،
صبر کنید!

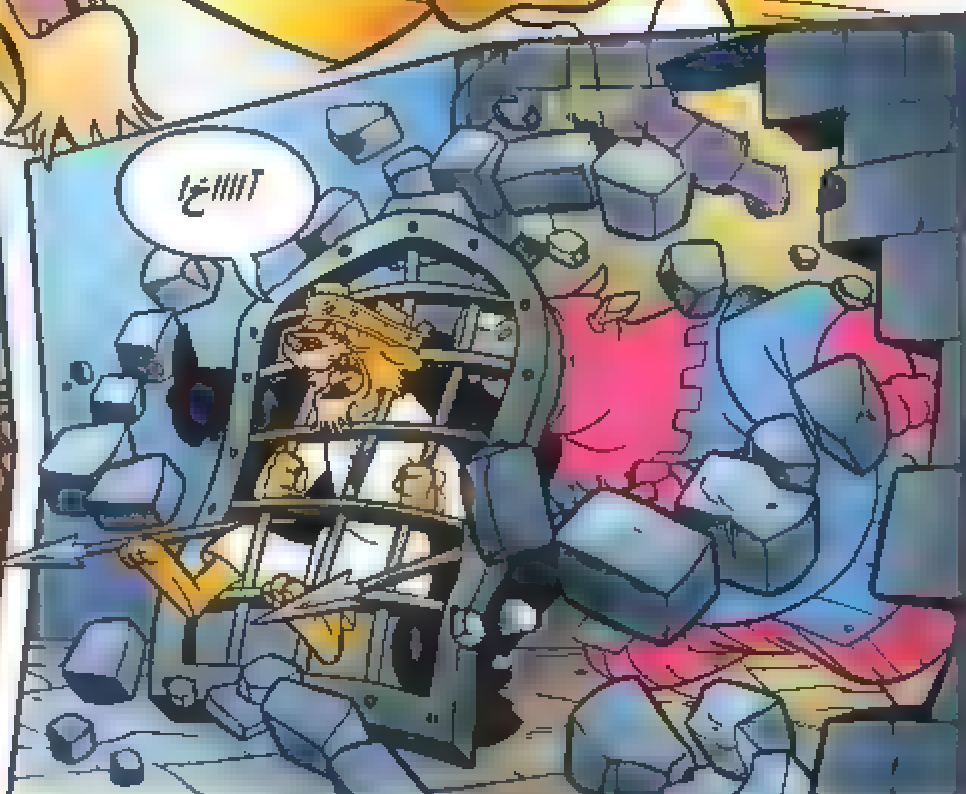
آاااخ!

همگی توی
گاری هستن!
این‌ها رو
فراموش
نکنند!

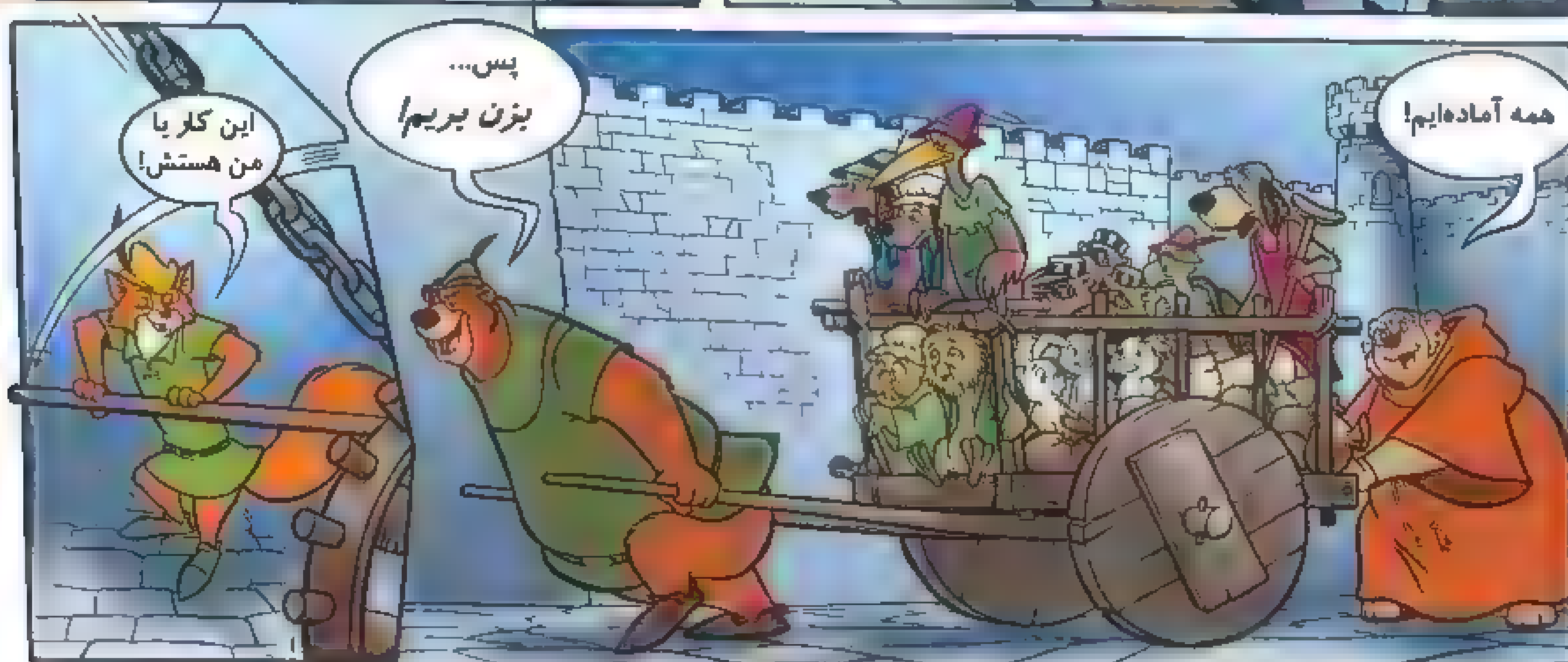
همه آماده‌ایم!
پس...
بزن بریم!
این کار با
من هستش!

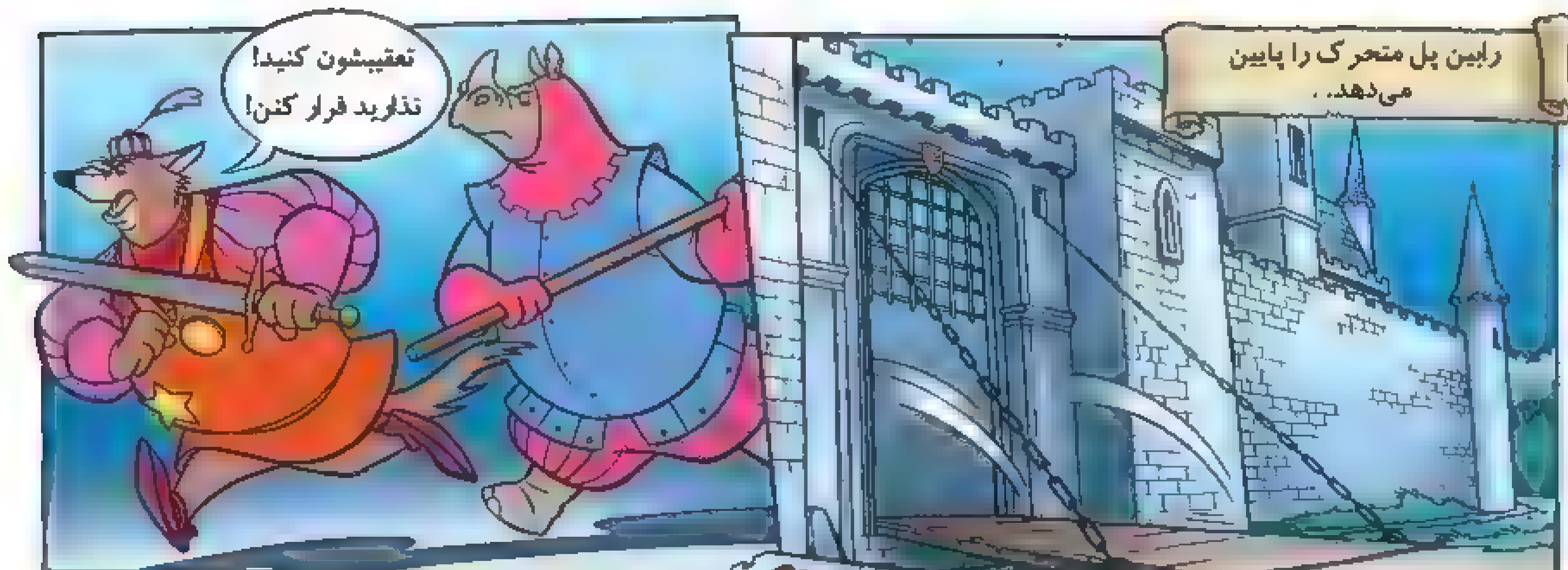
رابین پل متحرک را پایین می‌دهد.
تعقیبشون کنید! نذارید فرار کنن!

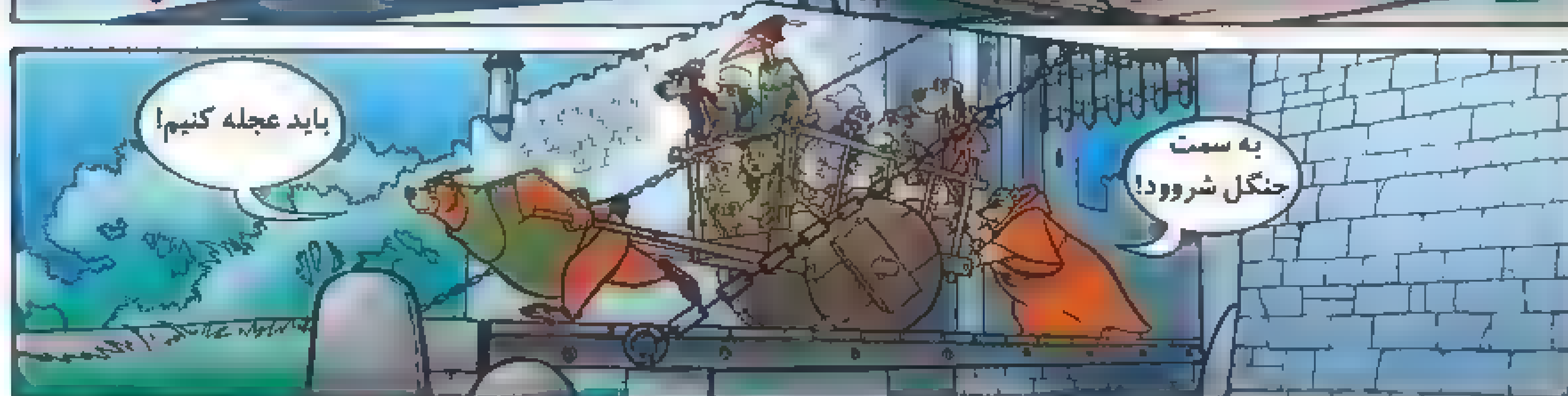
به سمت جنگل شروود!
باید عجله کنیم!

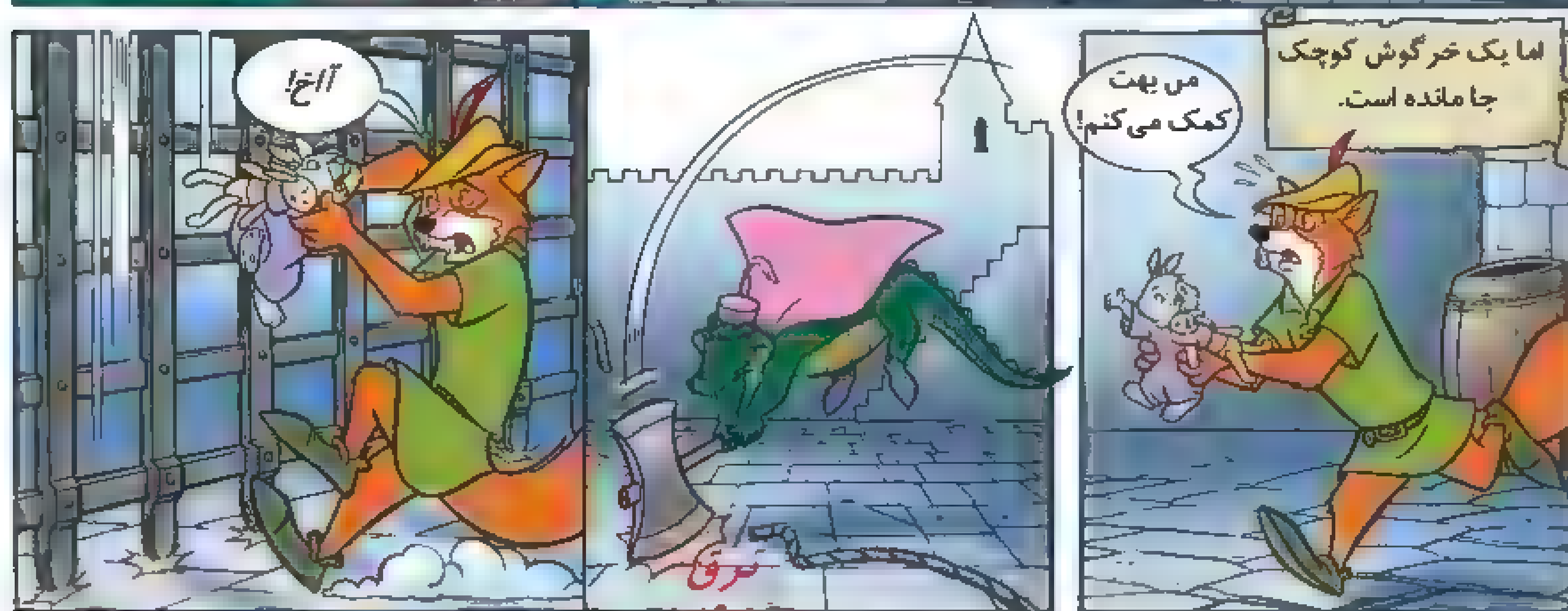
اما یک خرگوش کوچک جا مانده است.
من بهت کمک می‌کنم!
ترق
آاخ!

من توی اینجا گیر افتادم! این رو بگیرش!
باشه، رابین!
آهای! این دیگه پایان کاره

جلوش رو بگیرید!

مگر اینکه...

رابین که نمی‌تواند از دروازه فرار کند، به سمت عقب برمی‌گردد .

... به طرف محل زندگی پادشاه!
موفق شدم!

اما داروغه دنبالش می‌آید. و ...
اشتباه کردی!
هی، مراقب آتش باش!

راه فرار نداری!

هی، آروم باش!

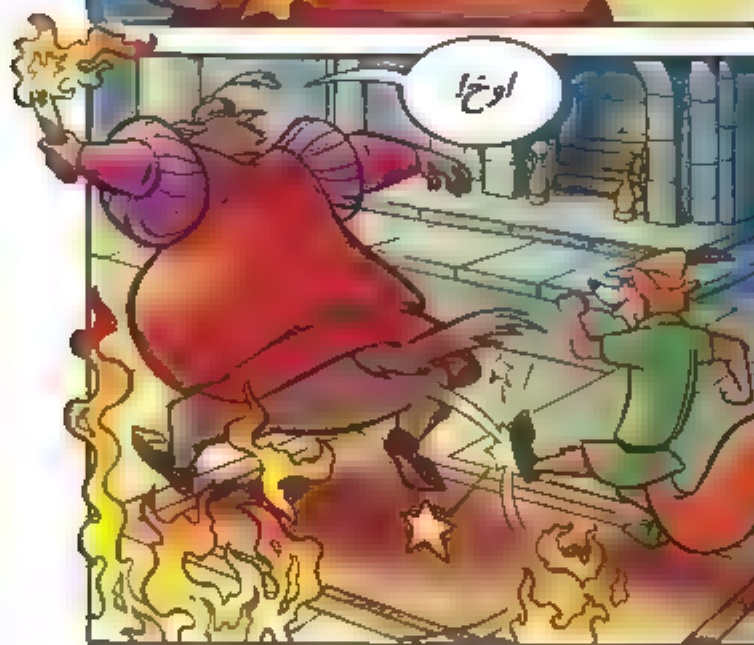
اوخ!

همه چیز آتیش
گرفته!

وای! اوضاع به
هم ریخته!

نمی‌تونه از اون
بالا بپره!

ای وای! اینجا
گیر افتادم!

اما هیچ راه دیگری
نبود! بنابراین...

قلوپ
قلوپ

وییژژ
وییژژ
وییژژ

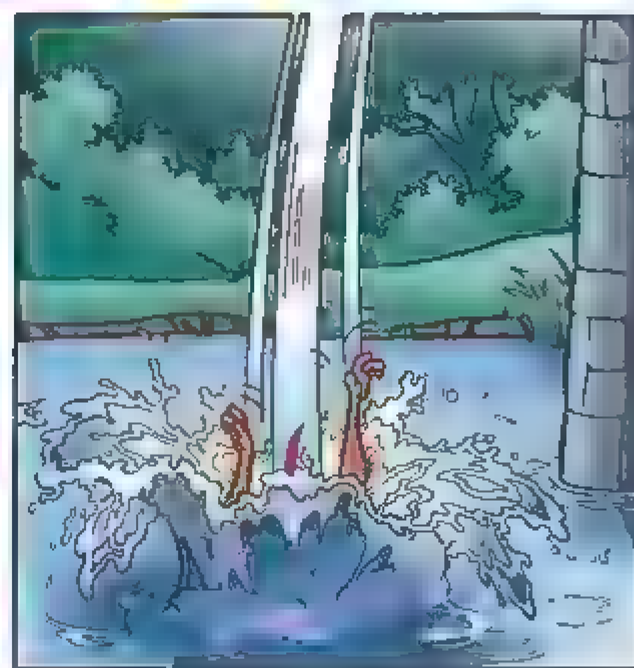

تموم شد! زدنش!
بله هیسس!

نه!

اینطوری نمی‌تونه تموم بشه!

ناگهان، اسکیپی متوجه چیزی در آب می‌شود...
جان کوچولو، نگاه کن!

یه نی؟!

شلپ

برای تنفس زیر آب خیلی خوبه!
عالی بود!
بله! اون بهترینه!

تو بیش از این هم می‌تونی شنا کنی!

خداحافظ،
بای بای!

تـــه! اون دوباره فرار کرد!
لعنت به شاه دروغین انگلستان!

اومم، قربان هیسس...
می‌خوایید با اون چوب چیکار کنید؟

حالا نگاه کنید چه بلایی سر قصر مادرتون اومده!
غررررر!

این خیلی بی انصافیه!
سعی کردم بهتون بگم، اما نه، شما گوش نمی‌دید که!

غرررر! اگه بگیرمت...
رحم کنید!

و امروز ناقوس‌ها به صدا درآمدند زیرا...

تحت تعقیب
به فرمان شاه ریچارد عفو شد
خوشبختانه شاه ریچارد برگشت و همه چیز را درست کرد!

... پرنس و داروغه به مجازاتی
که شایسته‌شان بود رسیدند...
توده سنگ
سلطنتی
تاپ

... شاه ریچارد!
به افتخار
عروس و داماد!

... و رابین و ماریان بالاخره
می‌توانند ازدواج کنند!
و زنده باد...
زنده باد
رابین هود!

بله! و به نظر می‌رسد
یک یاغی را به دامادی
پذیرفته‌ام! ها، ها!
بازگشت شما خیلی
به موقع بود...
اعلیحضرت!

نگاه کن! عروس و
داماد دارن میان!
پیش... فنگ!

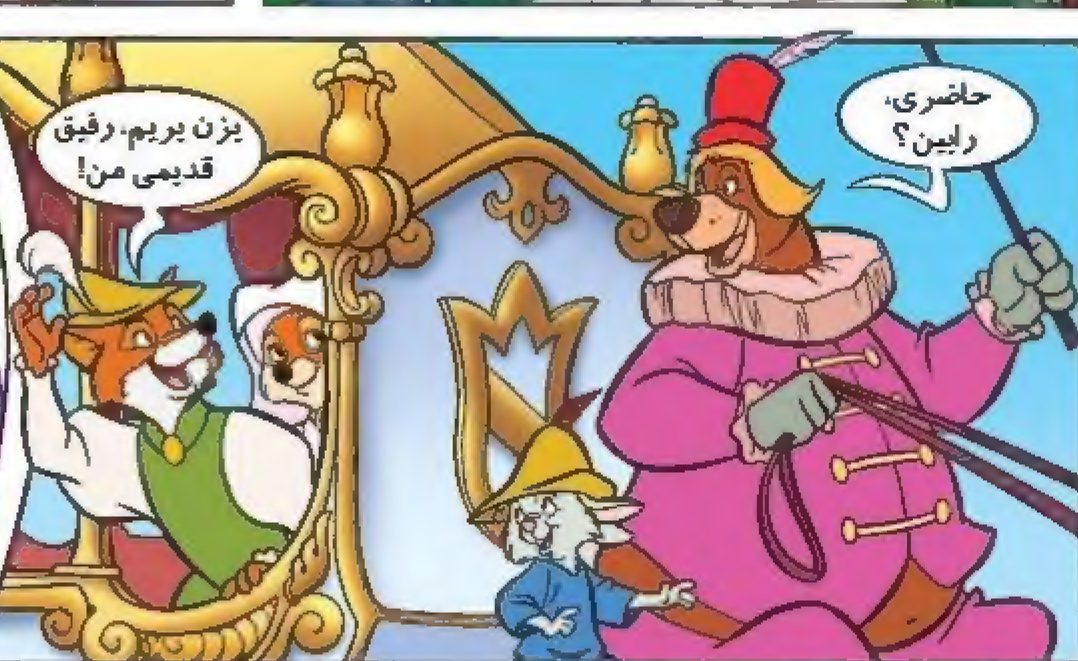
حاضری،
رابین؟
بزن بریم، رفیق
قدیمی من!

هیسسس!
ویـژز

آخ!
ویییژ

ویییژ
قورت! یه تیر پرتاب کردم!

تق
پیوند ازدواج

ویـژز
وای!

پیوند ازدواج
همونطوری که گفتم، داستان‌های زیادی درباره رابین هود هست...

... اما حالا شما می‌دونید که واقعا چی رخ داده!
پایان.

کتاب‌های مصور دیگری اثر شرکت والت دیزنی، از همین مترجم - دانلود رایگان